

هو العليم

لزوم تأمین جهات وصول به کمال برای افراد در حکومت اسلام

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه بیست و چهارم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تلمیذ: [مجالس ترحیم برای اموات تا چند روز مشروع است؟]

استاد: [تا] سوم مشروع است.

تلمیذ: آیا مشروع است؟

استاد: بله. مأثورش تا سوم است، و دیگر بعد [از سوم] منهی است.^۱

تلمیذ: یعنی خود هفتم هم منهی است؟!

استاد: بله، اما هفتم دیگر چیزی است که نمی شود کاری کرد، خیلی دیگر ولی قطعاً می توانم بگویم که اربعین خلاف شرع است و اختصاص به سید الشهداء علیه السلام دارد و خودم از سابق تابه حال در یک جلسه اربعین شرکت نکرده ام. حالا هفتم را می توانیم بگوییم که دلشان می خواهد اضافه بگیرند، مثل اینکه شخصی بنخواهد بعد از دو ماه، سه ماه، چهار ماه، ده ماه یا برای همیشه مجلس بگیرد، می خواهد بگیرد که بگیرد، این صحیح نیست و غیر از نظر شارع است. نه اینکه هفتم خلاف شرع است ولی مروی نیست. مأثور تا سوم است، بعد هم امر به رفع عزا شده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این طور می فرمودند که تا سه روز عزا بعد هم دیگر عادی [باشند].^۲

صحبت در بحث ارتداد به اینجا رسید که در یک حکومت - حالا ما حکومت اسلام نمی گوئیم - باید جهات تأمین وصول به کمال برای افراد فراهم شود. این یک مسئله اساسی است! ما باید موارد برای این اختیارات را براساس این مسئله مدّ نظر قرار دهیم.

میزان اختیار انسان در اجتماع

میزان اختیار انسان در این اجتماع در چه حدودی است؟ اصل اوّلی در اینجا این است که اختیاری از ناحیه عقل و همین طور از ناحیه شرع ممضی است که آن اختیار منافی با اختیار دیگر و معارض با مصلحت دیگر نباشد.

ویژگی اختیار ممضا از ناحیه عقل و شرع

^۱ . جهت اطلاع بیشتر به اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۸۴ رجوع شود.

^۲ . عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۴۳:

«قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: "لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تَوَمَّنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، أَنْ تَحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجٍ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا"».

بناءً علی‌هذا اگر هر کدام از این دو، مورد تعرض قرار بگیرد، آن اختیار از نظر عقل و شرع ممضی نیست. حالا مطالب در اینجا مورد دسته‌بندی قرار می‌گیرند. یکی از آن موارد اختیار، موارد فساد جامعه از نقطه نظر فساد اخلاقی است؛ اختیار افراد از نقطه نظر فساد اخلاقی در گرو عدم تعرض به اختیار و مصلحت دیگران است. من باب مثال شخصی صدای موسیقی منزل خود را بلند کند به نحوی که صدایش به همسایه برسد، این از نظر شرعی و عقلی حرام است! چون در اینجا سلب اختیار از دیگری شده است، دیگری می‌خواهد در منزل خودش آزاد حرکت کند، نمی‌تواند به خاطر اینکه صدا را نشنود در گوشش پنبه بگذارد، بلند کردن صدای موسیقی سلب اختیار دیگری است، همین‌طور سلب مصلحت دیگری هم شده است، چون استماع صدای موسیقی را آن شخص حرام می‌داند بنابراین استماع موسیقی در اینجا سلب مصلحت دیگری را می‌کند. بین سماع و استماع فرق نمی‌کند. بعضی‌ها قائل به تفصیل شده و گفته‌اند که سماعش یک‌طور است و استماعش یک‌طور دیگر.^۱ سماع آن است که خودش به گوش انسان بخورد، [البته] اگر خودش هم به گوش انسان بخورد دوباره آن اثر سوء را می‌گذارد، این‌طور نیست که [این اثر سوء فقط منحصر به] استماع باشد.

در همین راستا من باب مثال صحبت‌هایی که از بلندگوهای مساجد پخش می‌شوند، حتی اگر وعظ هم باشد در اینجا مورد لحاظ قرار می‌گیرد، چون صدای بلندی است و این صدای بلند موجب سلب آسایش دیگران می‌شود؛ از این نقطه نظر موجب مضرتی برای آنها یا موجب سلب اختیار آنها است، این هم در اینجا فرقی نمی‌کند. یا اینکه من باب مثال آمدن زن‌ها به صورت برهنه در شوارع، یا موجب سلب اختیار دیگران است و دیگران باید خودشان را در حفاظ قرار دهند که منافعی با اختیار است یا اگر موجب سلب اختیار دیگران به این نحو نباشد موجب تعرض به مصالح دیگران در اینجا است و این هم در اینجا باید مورد دقت قرار بگیرد. این مسائل به‌طور کلی در این قالب می‌آیند. این یک مسئله.

اصل کلی در اختیارات فرد در یک جامعه

مطلب دیگر اینکه اصل کلی ما در اختیارات فرد در یک جامعه این است که اختیار او:

اولاً: موجب سلب اختیار دیگری نباشد.

ثانیاً: موجب سلب مصلحتی از مصالح او یا توجه مفسده‌ای از مفاصد به او باشد. اگر این‌طور باشد این اختیار از نقطه نظر عقلی و شرعی مردود است.

مسائلی می‌مانند که می‌توانند در همین حیطه قرار بگیرند؛ مسائلی که به امنیت اجتماع برمی‌گردند، موجب سلب اختیار کسی نیستند اما طرح این مسائل ممکن است امنیت جامعه را از بین ببرد یا اسرار یک جامعه

^۱ . مصدر در حال بررسی.

را فاش کند. تمام اینها موجب این است که مسائل و مفاسدی متوجه جامعه خواهد شد. عقل و شرع در اینجا جلوی اختیار در این مسائل را هم می گیرد.

همان طور که ما در اسلام هم [این گونه موارد را] داشتیم. جریان آن زنی که [خبرچینی می کرد] و فوراً آیه آمد، اوّل ابوبکر و... رفتند و آن [نامه را پیدا] نکردند. بعد حضرت، امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستادند و وقتی که آن زن [از دادن آن نامه ای که در آن نامه] مسائل خاصی مربوط به اسلام بود ممانعت کرد و آن شخص می خواست راجع به فتح مکه قضیه را برای آن افراد زودتر گزارش دهد، امیرالمؤمنین شمشیر کشیدند و گفتند که اگر [آن نامه را تحویل ندهی] گردنت را می زنم، چون مصلحت مهمی هست لذا در اینجا حضرت تهدید به قتل کردند تا اینکه آن نامه را از او گرفتند.^۱ در خبر نداریم که آن زن چه شد، یا حضرت او را برگرداندند یا اینکه آن زن خبر نداشت، چون فرقی نمی کند، چه نامه را بخواهد ببرد یا خودش برود، ولی طبق قاعده بردن چنین سرّی و چنین نامه ای اگر قرار باشد آن قدر در اینجا مهم باشد می بینیم که امیرالمؤمنین علیه السلام حتی با تهدید به قتل هم این مطلب را به اینجا کشاندند.

خیانت تلقی شدن فاش کردن اسرار یک مملکت

این فاش کردن اسرار یک مملکت است و خیانت تلقی می شود و نظایر آن را در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم داریم.

اما اگر من باب مثال مطلب، ابراز یک عقیده ای از عقاید نسبت به مسئله ای است یا یک مبنای اعتقادی است و یا نسبت به چنین چیزی است، باید ببینیم که آیا این مطلب داخل در چنین مسئله ای می شود یا نه؟ این مطلب چه عنوانی دارد؟ اگر قرار بر این باشد که ابراز یک عقیده بخواهد فساد را متوجه جامعه کند، قطعاً با توجه به آیه: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَىٰ نَفْسٍ بِصِيرَةٍ ۖ وَلَوْ أَلَّ قُلُوبُ مَعَاذِرُهُ﴾^۲ دیگر در این صورت مشخص است که آیا او در اینجا در مقام افساد آمده است و می خواهد این قضیه را ابراز کند و یا مسئله در مقام اصلاح است، کدام یک از این دو است. اگر در مقام اصلاح است در این صورت اشکال ندارد. باینکه مسئله خطیری است ولی در مقام اصلاح، این مطلب بیان شده است و اگر در مقام افساد است، در آن صورت فرق می کند، مثل عرض و آبروی افراد را بردن، اشاعه دروغ در میان افراد، تهمت زدن در میان جامعه، حیثیت و آبرو را بردن، ترس در جامعه ایجاد کردن، خوف و امثال ذلک را ایجاد کردن، در این موارد مشخص است که شخص در مقام اصلاح این کارها را انجام می دهد یا در مقام افساد است. همه اینها جزء مواردی است که انسان نمی تواند از

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۱۲ (با قدری اختلاف).

۲. سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۴ و ۱۵. معاد شناسی، ج ۷، ص ۹۴.

«بلکه انسان بر خودش آگاه است؛ و اگر چه پیوسته عذرهای خودش را تحویل دهد.»

اینها به یک منوال عادی بگذرد بلکه اینها با هر شخصی تفاوت پیدا می‌کند و قابل برای کنترل است.

حالا شخصی کار خلافی کرده است، دیگری می‌خواهد این خبر را پخش کند و آبروی این شخص را ببرد، آیا منظورش اصلاح است؟! آیا اگر این کار را نکند شخص دست به کار دیگری می‌زند و خلاف می‌کند یا اینکه شخص قصد و غرضی دارد. اینها مطالبی است که انسان می‌تواند با توجه به خصوصیت مورد، جلوی فرد را بگیرد یا او را در بیان این مطالب آزاد بگذارد.

من خیلی از موارد را دیده‌ام که مثلاً در روزنامه‌ها و امثال ذلک وقتی که صحبت از اختلاف در یک عقیده و امثال ذلک می‌شود، کاری را که یک شخص در یک جا انجام داده است جزء همین مسئله می‌آوردند، مثلاً این طور می‌نویسند که این آقا که در فلان جا این طور رفته است، حالا راجع به فلان شخص این طور حرف می‌زند! حالا این طور رفته است، به تو چه مربوط است که این طور رفته است؟! یا مثلاً در فلان جا با شخصی هم این طور صحبت کرده است! این کار صحیحی نیست و معلوم می‌شود که عنوان غرض‌ورزی در کار هست. یا اینکه واقعاً شخصی است که در مقام عناد است و مسئله مشخص است و هیچ راهی نیست جز اینکه فلان کار او را هم در اینجا بگویند و نقل کنند.

حرمت نقل قضایای خصوصی اشخاص

البته نباید این طور باشد که یک وقت قضیه خصوصی را نقل کنند که اصلاً گفتنش حرام است و نباید گفت! من باب مثال مطلبی است که خصوصی هم نیست اما گفتنش او را در انظار تضعیف می‌کند. تمام این مطالب تحت یک قانون کلی صلاح و رعایت افساد و اصلاح دور می‌زند که آیا گوینده در مقام اصلاح است یا در مقام افساد؟! اگر در مقام افساد باشد باید جلوگیری شود و اگر در مقام اصلاح باشد، این هم مشخص است؛ مثلاً در جامعه، اهل حل و عقد و افرادی هستند که تشخیص می‌دهند که این شخص روی چه نظری این مطالب را مطرح می‌کند و اینجا است که مسئله ما در باب آزادی بیان و عقیده به شکل جدی در اینجا مطرح می‌شود.

ما می‌بینیم که در زمان ائمه علیهم‌السلام مطلب این طور نبود؛ یعنی در زمان امام، شخص آزادانه برخلاف حکومت حرفی می‌زد و به او نمی‌گفتند که تو کافری! تو چه هستی و امثال ذلک! یا در زمان امام صادق علیه‌السلام افراد مخالف، حوزه‌های علمی داشتند، در بصره حوزه‌های درسی داشتند که هشام بن حکم با شاگردان حسن بصری و... بحث می‌کند.^۱ تلمیذ: آن که حکومت اسلام نبوده است.

^۱ . الکافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب الإضطراب إلى الحجّة، ص ۱۶۹، ح ۳.

استاد: می‌دانم.

تلمیذ: امام هم نمی‌تواند جلوگیری کند.

استاد: امام که نگفت اغتیالش کنید، مخفیانه ترورش کنید! این را هم که نمی‌گویید حتی حضرت می‌فرماید که با اینها بحث کنید.

نحوه برخورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام با افرادی که به کارهای ایشان اشکال می‌کردند

در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مسجد کوفه می‌آمدند و شروع به اعتراض نسبت به کارهای امیرالمؤمنین می‌کردند که این کار تو اشتباه بود!^۱ این اعتراض به حاکم مسلمین است. الآن اگر شخصی به حاکم مسلمین اعتراض کند چه کارش می‌کنند؟! با سنگ می‌زنند شیشه‌های [خانه و ماشین] را خرد می‌کنند! نابودش می‌کنند! آنجا بلند می‌شدند و می‌گفتند که یا علی! تو اشتباه کردی که این کار را کردی! امیرالمؤمنین هم بالاخره می‌گفت که یا کردم یا نکردم، من حاکم مسلمین هستم و...، یا جوابش را به این دلیل و به آن دلیل می‌داد. ما می‌بینیم مخالفت‌هایی که در حکومت امیرالمؤمنین با حضرت می‌شد، برخوردشان به این نحو نبود. با وجود اینکه حکومت دست حضرت بود و چه بسا ممکن بود این حرف‌ها عده‌ای را هم به دنبال خودش جمع کند ولی در یک حکومت اسلامی ترسی وجود ندارد که مثلاً آدم بترسد و...، حتی جلوی این مطالب را گرفتن، مسئله را بدتر می‌کند و از پایه خراب می‌کند. یعنی تا یک نقطه ضعف و چیزی وجود نداشته نباشد که نمی‌شود...! چرا انسان با ضرب و شتم برخورد داشته باشد؟! در زمان امام صادق علیه‌السلام این همه مکاتب بودند و صحبت می‌کردند، حضرت آنها را رد می‌کرد، آنها حضرت را رد می‌کردند، ابن ابی‌العوجاء در جلوی جمعیت با حضرت مباحثه می‌کرد، درباره بی‌دینی و الحاد بحث می‌کرد.^۲ در زمان مأمون خلیفه عباسی این همه ملل مختلف را جمع می‌کرد تا اینکه با حضرت در مسائل مختلفه بحث کنند و حضرت را محکوم کنند و حضرت هیچ‌وقت نفرمودند که اینها نصاری هستند و من با اینها بحث نمی‌کنم^۳ بلکه صحبت می‌کرد.

بحث‌های مربوط به ولایت امام علیه‌السلام از مهم‌ترین بحث‌های در زمان ائمه علیهم‌السلام

مهم‌ترین بحث‌هایی که در زمان ائمه علیهم‌السلام بود بحث‌های مربوط به ولایت امام بود. آیا یک مورد بود که امام علیه‌السلام فرموده باشد: اینهایی را که راجع به این قضیه بحث می‌کنند و من را محکوم می‌کنند بکشید، اینها مرتد هستند، اینها را اغتیال کنید، اینها را ترور کنید، اینها باعث فساد جامعه می‌شوند؟! نه‌خیر،

۱. مصدر در حال بررسی

۲. بحار الأنوار، ج ۳، کتاب التوحید، باب ۳، ص ۴۵.

۳. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، باب ذکر مجلس الرضا علیه‌السلام مع أهل الأديان و أصحاب المقالات فی التوحید عند المأمون، ج ۱، ص ۱۵۴.

این طور نبوده است!

آزادی در مکتب اسلام از نقطه نظر ارائه فکر و بحث

مکتب اسلام از نقطه نظر ارائه فکر و بحث و امثال ذلک یک مکتب آزادی است.

حالا من سؤالی را در اینجا مطرح می کنم؛ در قانون اساسی خودمان و همین طور در بنای نظاممان بر ولایت فقیه، آیا ما در اینجا می توانیم درباره ولایت فقیه بحث کنیم که اصلاً ولایت فقیه در اسلام هست یا نه؟! می توانیم این کار را انجام دهیم یا نه؟! یعنی آیا واقعاً ما چنین آزادی ای را داریم که بگوییم که آقا اصلاً بنای اسلام بر ولایت فقیه نیست، ولایت فقیه یکی از فروع فقہی است که مرجعی گفته است و مرجعی نگفته است؟! [آیا چنین آزادی ای هست که مثلاً الآن کسی بگوید] که ولایت فقیه اختصاص به زمان ظهور حضرت دارد و در غیر از زمان ظهور حضرت، مسئله ولایت فقیه موجب بعضی از مسائل در اجتماع می شود؟! آن وقت در اینجا این مسئله پیش می آید که آیا طرح چنین مسئله ای افساد در جامعه است یا اصلاح در جامعه؟! این مطلب برمی گردد به همان آیه ای که گفتیم: ﴿بَلِ آلِ إِنْشْنُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾^۱ که ممکن است شخصی این مسئله را به عنوان اصلاح یک جامعه مطرح کند؛ همان طور که ما قانون اساسی خودمان را تغییر دادیم و گفتیم که قانون اساسی مربوط به زمان مشروطیت بود و مرحوم آیه الله خمینی هم حرفشان درست بود. حرف ایشان این بود که قانون اساسی مربوط به سلطنت، برای مشروطیت است. الآن ما می گوییم که این قانون اساسی اشتباه است و دوباره باید این قانون اساسی را عوض کنیم، رأی بگیریم و اگر شخصی گفت که این قانون اساسی که در آن، نظام ولایت فقیه هست، به این دلیل و به این دلیل و به این دلیل اشتباه است؛ چه برخوردی در چنین زمینه ای با این فرد می شود؟! اینجا است که این مسائل مهم در بحث آزادی فکر و امثال ذلک در چنین زمینه ای پیش می آید. مرجع تشخیص دهنده صلاح و فساد کیست؟!

تلمیذ: ... اگر قصد اصلاح کرده است اجازه دارد و اگر قصد افساد کرده است اجازه ندارد! این امر در خارج به واقعیت اشیاء برمی گردد و همچون احکام وضعیه است، آیا تأثیر دارد یا ندارد؟! استاد: صحبت ما در وهله اول در این بود که آن آزادی ای در جامعه مدنظر است و مخالف با اختیارات نیست که با اختیار فرد یا با مصالح و مفاسد او در تعرض نباشد، این یک بحث است.

حالا اگر کسی همین قرآن را با غرض سر نیزه کرد، باید او را زد. قرآن را بر سر نیزه کرده است ولی غرض پشت این قرآن افساد است، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام هم می گوید که این قرآن را با تیر بزنید.^۱ اصلاً ما این بحث را کنار می گذاریم؛ یعنی از آن فارغ هستیم. اگر شخصی براساس غرض افسادی مطلبی را مطرح

^۱ . وقعة صفین، ج ۱، ص ۴۸۹؛ الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۷۷.

کرد، سواءً اینکه موسیقی پخش کند یا اینکه از بلندگوی مسجد سروصدا راه بیندازد، هردو قضیه باطل است. اگر شخصی غرض افسادی نداشته باشد بلکه غرض او طرح مسئله‌ای باشد که طرح آن مسئله فساد را بر جامعه بار می‌کند، حالا صحبت در این است که تشخیص آن فساد با کیست؟! چه کسی آن فساد را تشخیص می‌دهد که آیا طرح این قضیه الآن موجب فساد می‌شود یا نه؟!

من باب‌مثال الآن بنده از نقطه‌نظر فقهی بگویم که حکومت جامعه نباید متکی بر ولایت فقیه باشد، یک حکومت باید متکی بر اهل خبره باشد، مانند حکومتی که در سوئیس است، مانند حکومتی که در سوئد است، یعنی از نقطه‌نظر علمی بحث می‌کنم والا من خودم به ولایت فقیه معتقد هستم و حکومت ولایت فقیه را از نقطه‌نظر عقلی لازم و واجب می‌دانم، و نه تنها از نقطه‌نظر شرعی بلکه از نقطه‌نظر عقلی، حکومت باید حکومت ولایت فقیه باشد؛ البته با شرایطش نه همین‌طوری و بدون هیچ‌گونه شرط. حالا اگر از نقطه‌نظر فقهی بگویم که این حکومتی که مربوط به ولایت فقیه است مربوط به زمان ائمه علیهم‌السلام است، یعنی من از نقطه‌نظر ادله این‌طور فهمیده‌ام، یا من را قانع کنید یا اینکه اگر قانع نکردید طرح این ...

... بینی و بین الله این مسئله را مورد مصلحت و رشد برای جامعه می‌دانم. جامعه چطور رشد پیدا می‌کند؟! با حرف من و امثال بنده رشد پیدا می‌کند والا شما از کجا می‌فهمید که چنین نظری هم در اسلام هست؟! یک نفر مطلبی را به شما می‌گوید، همه هم یک تکبیر و یک شعار می‌دهید و قبول می‌کنید! این می‌شود نظام!

بنابراین اگر نظر مخالف تلقی شود آیا این نظر مخالف به معنای فساد در جامعه است؟! اگر فساد در جامعه هست بنابراین شما باید بگویید که تمام مطالبی که از یک کانال مخصوص و از یک خط مخصوص می‌آیند، موجب صلاح و فساد هستند و دیگران اصلاً حق اظهار نظر ندارند! این عین همان استبداد است، فرقی نمی‌کند! اینکه من قضیه ولایت فقیه را مطرح کردم یعنی مهم‌ترین قضیه را مطرح کردم! دیگر شما پایین‌تر از آن را هرچه می‌خواهید اسم بگذارید. قوانینی که وضع می‌شوند، قوانینی که در دولت وضع می‌شوند، قوانینی که در جامعه وضع می‌شوند، بعضی از احکام، تغییر و تبدلات و ...، ما مهم‌تر را گرفتیم که اصلاً اصل نظام متکی به آن است.

حالا آن مرجعی که تشخیص دهد این مطلب من موجب افساد جامعه است، لعل اینکه خود آنها افرادی باشند که متکی به همین مسئله باشند و صلاح خودشان را در این ببینند و نفع خودشان را در این قضیه احساس کنند.

مرجع تشخیص صلاح و فساد در یک جامعه

روی این حساب ما می‌توانیم از نقطه‌نظر کلی مطلب را این‌طور مطرح کنیم که اصلاً مرجعی برای صلاح

و فساد در یک جامعه نداریم، مرجع عبارت است از همان عقل سلیم و آن فطرتی که آن فطرت مایز بین حق و باطل است، آن فطرت فی حد نفسه اقتضاء می کند که مجال ابراز عقیده به یک شخص داده شود یا داده نشود. لذا من باب مثال اگر شخصی در یک روزنامه و یا جای دیگر، راجع به حجاب بحث کرد که این حجابی که تابه حال فقهاء می گفتند، حجابی نیست که ما الآن [بخواهیم از آن استفاده کنیم]، حجاب الآن به خاطر این آیه و این دلیل به این شکل است. شما چه دلیلی دارید مبنی بر اینکه الآن این مطلبی را که این شخص مطرح کرده است مفسد است؟! بله، یک وقت طرح چنین مطلبی موجب سوء استفاده ای می شود که آن سوء استفاده مخرب جامعه است، این را خود شخص هم می تواند بفهمد و این را عقل سلیم که حاکم بر اهل حل و عقد است تشخیص می دهد و می گوید: بفرض هم که مطلب شما درست باشد، اگر شما الآن این کار را انجام دهید ممکن است از این واقعه سوء استفاده شود. این دوباره به چه چیزی برمی گردد؟ به ﴿بَلِ آلِ إِنْشَرُ عَلَى نَفْسٍ سَيِّئَةٍ بَصِيرَةٌ﴾ که خود انسان در اینجا می داند که آیا این مطلبش الآن موجب افساد است یا نیست. اما یک وقت من باب مثال در جامعه ای این فرد راجع به اصلی از اصول نظام یا مسئله ای از مسائل صحبت می کند، دیگر ما نمی توانیم در اینجا بگوییم که یک مرجع مشخصی هست برای اینکه تشخیص دهد که آیا این حرف به خصوص، مفسد جامعه است یا مصلح جامعه است. شما بالاترین مرجع را خود حاکم ولی فقیه می دانید، بنده می گویم که شاید خود حاکم ولی فقیه اصلاً این مطلب را متوجه نشود!

تلمیذ: شما که به عقل سلیم و فطرت ارجاع می فرمایید، بالأخره این در خارج باید در ظرفی باشد، این ظرف کیست؟! دوباره ظرف همان مرجع می شود یا نه؟!

استاد: ببینید آن ظرف، مرجع نیست بلکه مرجع، فطرت انسان است. اگر شما من باب مثال این مطلب را حتی به خارج از مسلک و دین اسلام عرضه بدارید و بگویید که شما به عنوان قاضی در جامعه اسلامی قضاوت کنید، او می گوید: بله، من قبول ندارم که این حرف الآن در جامعه مطرح شود، چون الآن این حرف مُخِلّ به جامعه است؛ یعنی آن شخص خارج از دین اسلام می گوید: این کار و این عمل، مصلح برای جامعه شما نیست. ما اسم این را فطرت و عقل سلیم می گذاریم، منظور یک فرد به خصوص نیست.

در یک نظام و جامعه اسلامی باید افرادی باشند که اینها افراد مهذب، باتقوا، عالم و از هوا گذشته ای هستند که در مقام ظهور و بروز، در مقام اثبات می توانیم بگوییم که اینها می توانند مرجع برای تشخیص صلاح باشند. منظور آن کسی نیست که حرفی را امروز می زند و فردا به خاطر منافع خودش، صد و هشتاد درجه خلافتش را می گوید! او چطور [می تواند مرجع برای تشخیص قرار بگیرد؟!] می گوید: نه خیر، امروز به صلاح است، فردا می آید و می گوید: حالا به فساد شد، به خاطر اینکه بنده به این مقام رسیده ام، الآن مطرح کردن این حرف به تریج قبای من برمی خورد! در این صورت او نمی تواند مرجع باشد. مرجع عقل سلیم است و آن فطرت

است که آن فطرت و عقل سلیم می تواند مرجع تشخیص برای فساد باشد. مثل اینکه الآن اسرار نظامی مملکت را پخش کنند، دیگر نیاز نیست که حضرت آیه الله کذا بگوید که این مطلب افساد جامعه است، چون اگر به بچه دبیرستانی هم بگویند که حکم پخش کردن اسرار نظامی مملکت چیست می گوید: موجب ازبین رفتن امنیت کشور است! چون عقل سلیم دارد. این عقل سلیم در بچه هم هست. من باب مثال بگویند که اهانت به حاکم مسلمین که الآن در یک شخص به خصوص هست، چه اشکالی دارد؟! عقل سلیم می گوید: فردی را که یک جامعه به عنوان رهبر و حاکم پذیرفته است، تضعیف چنین شخصی تضعیف اصل نظام به حساب می آید. تضعیف یعنی اهانت، به این معنی نیست که مسائل را به نحوی مطرح کنند که او را متوجه نقاط اشتباه و خطا کنند.

لذا در این قضایایی که اخیراً اتفاق افتاد، ابراز چنین مطالبی [با عقل سلیم منافات دارد]. ما کاری به نفس الامر و واقع نداریم، به صحت و سقم واقع قضیه کار نداریم که حالا این مطالبی که اتفاق افتاده است، در نفس الامر صحیح است یا صحیح نیست بالأخره این نظر شخص است، شخصی ممکن است بگوید که من فلان شخص را مجتهد نمی دانم و واقعاً نداند، ما نمی توانیم از این نقطه نظر به او اشکال وارد کنیم یا اینکه بگوید که من فلان شخص را لایق برای یک حکومت نمی دانم، این اشکال ندارد، ما به نفس الامر و مقام ثبوت کار نداریم ولی با توجه به وضع مملکت و امنیت مملکت و امثال ذلک، طرح این مسائل به این کیفیت با عقل سلیم منافات دارد.

لذا ما در اینجا می گوئیم که خصوصیات فرق می کند و در هر ظرفی به یک نحو است و طرح هر مطلبی به یک نحو دیگر است. یک وقت شما این مطلب را در یک جلسه خصوصی مطرح می کنید، نزد چند نفر مطرح می کنید و همین است، مشکلی نیست. من باب مثال بنده یک وقت در یک جلسه خصوصی مطرح می کنم و می گویم که از نظر من این ثابت شده است که زید بن ارقم که الآن در قم هست اصلاً مجتهد نیست، یک وقت هم بالای منبر مسجد اعظم می گویم که زید بن ارقم مجتهد نیست؛ این الآن در اینجا تنشی به بار می آورد، خصوصیاتی را به وجود می آورد، چنین جریاناتی ممکن است که اجتماع را دگرگون کند و مسائلی را به وجود بیاورد که اینها در وهله اول امنیت جامعه را ازبین ببرد. این مسئله مهمی است و همه هم این را می فهمند! یعنی دیگر نیاز نیست به اینکه شما دادگاه تشکیل دهید تا اینکه قاضی مطلب را تشخیص دهد.

محدوده آزادی فکر و اندیشه در اسلام

پس برگشت آزادی فکر و اندیشه در اسلام به این است که اختیار این آزادی آیا منور برای جامعه است یا اینکه طرح این گونه مسائل مخرب برای جامعه است. این مطلب را هر شخصی می تواند تشخیص دهد؛ هم آن کسی که این را می نویسد می تواند تشخیص دهد و هم خواننده می تواند تشخیص دهد و هم اهل حل و

عقد و عقلای قوم می‌توانند تشخیص دهند که طرح چنین مسئله‌ای این‌طور است. مثل اینکه کسی در بحبوحه جنگ و جهاد بین یک مملکت با مملکت دیگر، یک قضایای اصل حکومتی را مطرح کند، معلوم است که [این با عقل سلیم نمی‌سازد]. حالا یک‌وقت در زمان صلح و امنیت و امثال‌ذلک که هیچ مسئله‌ای نیست مطرح می‌کنید [آن یک حرف دیگر است].

بنابراین مسئله این است که برگشت آزادی و اندیشه در اسلام در حدودی است که به امنیت جامعه و امنیت اخلاقی جامعه صدمه وارد نشود، و ما همین را در زمان ائمه علیهم‌السلام هم مشاهده می‌کردیم که در بعضی از موارد که به امنیت جامعه برخورد می‌کرد، - اگر حکومت اسلامی بود - آنها برخورد می‌کردند اما اگر به امنیت برخورد نمی‌کرد مثلاً به امیرالمؤمنین علیه‌السلام صریحاً اعتراض می‌کردند که یا علی، این کار را که کردی، اشتباه کردی! حضرت می‌گوید: یا درست انجام داده‌ام یا نادرست، می‌خواهید قبول کنید یا نکنید، طوری نیست! بقیه هم جوابش را می‌دادند که سر جای بنشین! ما بیشتر از تو می‌فهمیم و امثال‌ذلک! دیگر این‌طور بودند. نمی‌توانیم بگوییم که حالا شخصی به امیرالمؤمنین اهانت می‌کند فوراً گردنش را بزنند و امثال‌ذلک، باینکه حکومت امیرالمؤمنین بوده است و می‌توانست [این کار را انجام دهد]. نمی‌توانیم بگوییم که در اینجا حق امیرالمؤمنین این بوده است که او را به قتل برساند ولی اغماض کرده است، بلکه اصلاً روش و برنامه حضرت این بوده که حالا اگر تو نمی‌خواهی من را قبول داشته باشی، نداشته باش! به جایی برخورد نمی‌کند!

بله، یک‌وقت - البته إن شاء الله کیفیت و خصوصیاتش را عرض می‌کنیم - نحوه‌ای است که می‌خواهد آشوب و فساد در اینجا پیا شود، اجتماعاتی [شکل بگیرد] که برگشت تمام اینها به مسئله عناد و بعد به مسئله افساد در جامعه است لذا در اینجا می‌بینیم که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به اینها و این قضایا جلوگیری می‌شد.

حالا إن شاء الله ادامه همین مطلب را در جلسه بعد عرض می‌کنیم و دیگر سراغ روایاتی می‌رویم که در این زمینه آمده‌اند و آنها را دسته‌بندی می‌کنیم و بحث را خاتمه می‌دهیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد